

از جنبش «زن، زندگی، آزادی» تا ایران امروز!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

مقدمه

تاریخ، سرکوب، دستاوردها، حافظه جمعی و چشم‌انداز یک جنبش اجتماعی. چهار سال از ۲۵ شهریور ۱۴۰۱، روزی که ژینا(مهسا) امینی، دختر ۲۲ ساله کرد، پس از بازداشت توسط گشت ارشاد در تهران جان باخت، می‌گذرد. مرگ این دختر جوان، جامعه ایران را وارد یکی از مهم‌ترین دوره‌های اعتراضی تاریخ جمهوری اسلامی کرد؛ دوره‌ای که شعار «ژن، ژیان، آزادی» - «زن، زندگی، آزادی» - از کردستان به سراسر ایران گسترش یافت و به یکی از شناخته‌شده‌ترین شعارهای سیاسی و اجتماعی ایران در جهان تبدیل شد. نخست باید از این تصور فاصله گرفت که جنبش در ۲۵ شهریور ۱۴۰۱، با مرگ ژینا مهسا امینی، ناگهان از هیچ پدید آمد. مرگ ژینا جرقه بود، نه علت بنیادی جنبش.

باید ریشه‌های آن را در تاریخ مبارزات زنان ایران، از انقلاب مشروطه و کشف حجاب اجباری رضاشاه تا حجاب اجباری جمهوری اسلامی، مبارزات زنان در دهه ۱۳۶۰، جنبش اصلاحات، کمپین یک میلیون امضا، اعتراضات دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸، دختران خیابان انقلاب و سرانجام جنبش ۱۴۰۱ جست‌وجو کرد.

اما اکنون، در سالگرد این جنبش، پرسش اساسی دیگر فقط این نیست که در پاییز ۱۴۰۱ چه اتفاقی افتاد. پرسش مهم‌تر این است که پس از چهار سال، چه چیزی تغییر کرده است؟ چه چیزی تغییر نکرده است؟ جمهوری اسلامی چه آموخت؟ جامعه ایران چه آموخت؟ و آیا جنبشی که حکومت توانست حضور خیابانی آن را سرکوب کند، از نظر تاریخی شکست خورده است؟

پاسخ به این پرسش‌ها بدون فاصله گرفتن از نگاه‌های ساده‌انگارانه ممکن نیست. «زن، زندگی، آزادی» نه صرفاً یک اعتراض علیه حجاب اجباری بود و نه فقط یک شورش کوتاه‌مدت علیه حکومت. این جنبش حاصل انباشت چند دهه تضاد میان دولت و جامعه، میان اقتدار دینی - سیاسی و خواست آزادی فردی و جمعی، میان تبعیض جنسیتی و مقاومت زنان، میان بحران اقتصادی و مطالبات اجتماعی و میان نسل جدید و ساختار سیاسی موجود بود.

برخی پژوهشگران آن را حتی نوعی «انقلاب فرهنگی» و یا «رنسانس ایرانی» ارزیابی کرده‌اند؛ یعنی تحولی که بیش از آن که تنها ساختار سیاسی را هدف بگیرد، اقتدار ایدئولوژیک حکومت بر عرصه عمومی و فرهنگ را به چالش کشید.

جمهوری اسلامی از نخستین روزهای استقرار خود، کنترل بدن، پوشش، sexuality، خانواده و زندگی خصوصی زنان را بخشی از سیاست و ایدئولوژی حکومتی کرد. بنابراین اعتراض به حجاب اجباری صرفاً اعتراض به یک پوشش نبود؛ اعتراض به حق حکومت برای کنترل بدن و زندگی انسان بود.

از این منظر، شاید مهم‌ترین پرسش این باشد: آیا «زن، زندگی، آزادی» شکست خورد، یا جامعه ایران تغییر کرد؟

ژینا؛ جرقه‌ای بر انبار باروت

مرگ ژینا مهسا امینی علت اصلی جنبش نبود؛ جرقه آن بود. علت‌های جنبش را باید در ساختار اجتماعی و سیاسی ایران جست‌وجو کرد. چهار دهه تبعیض جنسیتی، حجاب اجباری، محدودیت آزادی‌های مدنی، سرکوب احزاب و تشکلهای مستقل، بحران اقتصادی، فساد، بیکاری، فقر، سرکوب اعتراضات دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ و دی ۱۴۰۴ شکاف عمیق میان نسل جوان و ساختار قدرت، جامعه را به مرحله‌ای رسانده بود که یک حادثه می‌توانست خشم انباشته را به انفجار تبدیل کند.

از این نظر، ژینا را باید نه فقط به عنوان یک قربانی، بلکه به عنوان نماد تاریخی یک بحران ساختاری دید. او دختر یک خانواده کرد بود؛ بنابراین مرگ او از همان ابتدا با مسئله زنان، مسئله کردستان، تبعیض ملی، خشونت دولتی و مسئله آزادی‌های فردی پیوند خورد.

مرگ او در بیمارستان در ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ به سرعت به اعتراض در سقز انجامید و سپس اعتراض‌ها به شهرهای مختلف کشور گسترش یافت.

اما اتفاق تعیین‌کننده آن بود که جامعه، مرگ یک زن جوان را به مسئله‌ای عمومی تبدیل کرد. چرا «زن» در مرکز اعتراض قرار گرفت؟ برای فهم جنبش باید جایگاه حجاب را در ساختار جمهوری اسلامی فهمید.

حجاب اجباری، فقط یک قانون مربوط به لباس نیست. در جمهوری اسلامی، بدن زن از نخستین سال‌های پس از انقلاب به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اعمال اقتدار ایدئولوژیک حکومت تبدیل شد. در دهه‌های نخست جمهوری اسلامی، زنان با مجموعه‌ای از محدودیت‌های حقوقی و اجتماعی در زمینه ازدواج، طلاق، حضانت، اشتغال، پوشش و حضور اجتماعی مواجه شدند. حجاب اجباری جمهوری اسلامی ایران، بخشی از نظام گسترده‌تر تبعیض جنسیتی در ایران است. بنابراین، اعتراض به حجاب اجباری، اعتراض به یک روسری نبود. مسئله این بود که چه کسی حق دارد درباره بدن و زندگی زن تصمیم بگیرد؟ دولت یا خود زن؟ در این‌جا بود که مسئله حجاب به مسئله آزادی تبدیل شد.

زن جوانی که روسری خود را برمی‌داشت، در واقع در برابر یک ساختار قدرت اعلام می‌کرد: «من درباره بدن خود تصمیم می‌گیرم.» و این جمله از نظر سیاسی بسیار عمیق‌تر از مخالفت با یک قانون پوشش بود.



از «زن» به «زندگی» و «آزادی»

نبوغ تاریخی شعار «زن، زندگی، آزادی» در این بود که سه مفهوم را به یکدیگر پیوند داد. زن، مسئله برابری و رهایی از تبعیض را نمایندگی می‌کرد. زندگی، واکنشی بود به فرهنگی سیاسی که در آن ارزش انسان می‌توانست قربانی ایدئولوژی، قدرت و سرکوب شود. و آزادی، افق سیاسی این دو بود. به همین دلیل، شعار به سرعت از مسئله زنان عبور کرد.

کارگر در آن «زندگی شایسته» را دید. دانشجو «آزادی دانشگاه» را دید. جوان «حق انتخاب آینده» را دید. بازنشستگان یک «زندگی شایسته» را دیدند. ملیت‌های تحت ستم «برابری و حق برخورداری از زبان و فرهنگ خود» را دیدند. نویسندگان و روزنامه‌نگار «آزادی بیان» را دید. خانواده قربانیان «حق دادخواهی» را دید.

به همین دلیل «زن، زندگی، آزادی» ظرفیت آن را پیدا کرد که به زبان مشترک بخش‌های متنوعی از جامعه ایران تبدیل شود. یکی از اشتباهات تحلیل‌های سطحی این است که «زن، زندگی، آزادی» را جنبشی صرفاً علیه حجاب اجباری بدانند. البته حجاب اجباری اهمیت بنیادی داشت، زیرا بدن زن یکی از مهم‌ترین عرصه‌های اعمال قدرت جمهوری اسلامی بوده است. اما معنای سیاسی مقاومت زنان بسیار فراتر از روسری بود.

زن معترض در خیابان در واقع می‌گفت: بدن من متعلق به من است، زندگی من متعلق به من است و حکومت حق ندارد درباره شیوه زندگی من تصمیم بگیرد. از این‌جا «حجاب» به «آزادی» متصل شد و «آزادی» نیز به «زندگی».

به همین دلیل، شعار «زن، زندگی، آزادی» از همان ابتدا ظرفیت تبدیل‌شدن به یک شعار جامع اجتماعی را داشت. پژوهش‌های جدید نیز آن را جنبشی انسانی، رهایی‌بخش و مبتنی بر آزادی فردی و جمعی دانسته‌اند.

یک جنبش اجتماعی، ممکن است وارد مرحله‌ای متفاوت شده باشد: مرحله اجتماعی‌شدن مطالبات. یعنی زن دیگر فقط در اعتراض خیابانی مقاومت نمی‌کند؛ در دانشگاه، محل کار، فضای فرهنگی، خانواده، شبکه‌های اجتماعی و زندگی روزمره نیز مقاومت می‌کند.

اگر این مقاومت روزمره با مطالبات اقتصادی و سیاسی و طبقاتی پیوند بخورد، «زن، زندگی، آزادی» می‌تواند از یک شعار اعتراضی به یک گفتمان جامع برای آینده ایران تبدیل شود.

در این صورت، معنای آن چنین خواهد بود: زن مساوی برابری و آزادی زنان و پایان تبعیض جنسیتی. زندگی مساوی حق کار، نان، مسکن، آموزش، درمان، محیط زیست سالم و زندگی با کرامت. آزادی مساوی آزادی بیان، اندیشه، تشکل، اعتصاب، رسانه، انتخابات آزاد، سکولاریسم و مشارکت سیاسی. و در کنار آن‌ها: عدالت اجتماعی، برابری ملی و فرهنگی، حقوق کودکان، حقوق کارگران، حقوق بازنشستگان و حق تعیین سرنوشت جامعه. از این منظر، «زن، زندگی، آزادی» الزاما نقشه راه کامل آینده ایران نیست؛ اما می‌تواند یکی از مهم‌ترین زبان‌های مشترک برای ساختن آن آینده باشد.

کردستان و ریشه‌های تاریخی شعار

نباید فراموش کرد که «زن، زندگی، آزادی» ریشه‌ای طولانی‌تر از جنبش ۱۴۰۱ دارد. «زن، ژیان، نازادی» در سنت جنبش زنان کرد، به‌ویژه در جریان مبارزات سیاسی کردهای ترکیه و روژآوا در منطقه، به یک مفهوم بنیادین تبدیل شده است. اما اهمیت تاریخی سال ۱۴۰۱ در این بود که این شعار از یک سنت سیاسی و منطقه‌ای به شعاری سراسری در ایران تبدیل شد. این تحول، همچنین اهمیت دیگری داشت: نشان داد که مسئله زنان و مسئله ملی می‌تواند در یک جنبش اجتماعی به یکدیگر پیوند بخورند. ژینا هم‌زمان یک زن، یک جوان و یک کرد بود. به همین دلیل، سرکوب اعتراضات در کردستان و سپس بلوچستان، با توجه به تجربه تاریخی این مناطق، معنایی فراتر از سرکوب معمول یک اعتراض خیابانی پیدا کرد.

گستره جنبش؛ یک شورش اجتماعی چندلایه

«زن، زندگی، آزادی» را نمی‌توان فقط جنبش زنان دانست. زنان در خط مقدم بودند، اما در کنار آنان دانش‌آموزان، دانشجویان، کارگران، معلمان، هنرمندان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، پزشکان، ورزشکاران و بخش‌هایی از طبقه متوسط و فرودست شهری حضور داشتند. نکته مهم این بود که اعتراض‌ها به یک منطقه یا یک طبقه اجتماعی محدود نماند. از کردستان تا تهران، از بلوچستان تا شمال کشور، شعار مشترک شکل گرفت. همین امر برای حکومت نگران‌کننده بود. زیرا اعتراض محلی را می‌توان محاصره کرد؛ اما جنبشی که هم‌زمان در چندین لایه اجتماعی ریشه دارد، دشوارتر کنترل می‌شود.

سرکوب؛ جمهوری اسلامی چگونه پاسخ داد؟

پاسخ حکومت همانند گذشته از همان ابتدا امنیتی و خشونت‌آمیز بود. استفاده از گلوله جنگی، ساچمه، گاز اشک‌آور، ضرب‌وشتم، بازداشت‌های گسترده، شکنجه، خشونت جنسی، ناپدیدسازی قهری، محاکمه‌های ناعادلانه و اعدام، مجموعه‌ای از ابزارهایی بود که برای سرکوب جنبش به کار گرفته شد.

عفو بین‌الملل گزارش کرده است که در جریان اعتراضات، نیروهای امنیتی از گلوله جنگی و ساچمه علیه معترضان استفاده کردند و صدها نفر کشته و شمار زیادی نیز مجروح شدند؛ همچنین ده‌ها هزار نفر بازداشت شدند. کمیته حقوق بشر سازمان ملل نیز بر اساس اطلاعات معتبر، شمار کشته‌شدگان اعتراضات را بیش از ۵۵۰ نفر، از جمله دست‌کم ۶۸ کودک، گزارش کرده است.

هیات حقیقت‌یاب مستقل سازمان ملل نیز نقض‌های گسترده حقوق بشر در جریان سرکوب را مستند کرده و در ارزیابی‌های خود از مواردی سخن گفته است که می‌تواند در چارچوب جنایت علیه بشریت قرار گیرد.

در اینجا باید بر یک نکته روش‌شناختی تاکید کرد: ارقام کشته‌شدگان در منابع مختلف متفاوت است؛ زیرا حکومت دسترسی مستقل به اطلاعات را محدود کرده و بسیاری از قربانیان و خانواده‌های آنان تحت فشار قرار گرفته‌اند.

سرکوب فقط گلوله نبود

سرکوب را نباید فقط در خیابان جست‌وجو کرد. پس از فروکش کردن اعتراضات، حکومت به سراغ زندگی روزمره رفت. دانشجویان تعلیق و اخراج شدند. استادان تحت فشار قرار گرفتند. روزنامه‌نگاران محاکمه شدند. هنرمندان ممنوع‌الکار شدند. خانواده‌های قربانیان تحت فشار قرار گرفتند. کسب‌وکارهایی که زنان بدون حجاب در آن‌ها حضور داشتند، با تهدید تعطیلی مواجه شدند. و مهم‌تر از همه، حکومت تلاش کرد با فناوری و نظارت دیجیتال، کنترل حجاب را بازسازی کند.

در گزارش ۲۰۲۶ دیده‌بان حقوق بشر، آمده است که حکومت همچنان حجاب اجباری را اعمال کرده و از ضبط خودرو، تعطیلی کسب‌وکارها و نظارت دیجیتال از جمله دوربین‌های ترافیکی استفاده کرده است. بنابراین، سرکوب پس از ۱۴۰۱ از «سرکوب خیابان» به مدیریت و کنترل جامعه تبدیل شد.

اعدام؛ امتداد سرکوب ۱۴۰۱

یکی از مهم‌ترین ابعاد فراموش شده جنبش، استفاده از مجازات اعدام برای ایجاد ترس بود. در سال‌های پس از ۱۴۰۱، تعدادی از معترضان با احکام اعدام مواجه شدند و شماری نیز اعدام شدند.

عفو بین‌الملل در سال ۲۰۲۴ اعلام کرده بود که دست کم ۱۰ نفر در ارتباط با اعتراضات «زن، زندگی، آزادی» اعدام شده‌اند و افراد دیگری همچنان در معرض خطر اعدام قرار داشتند.

این روند ادامه یافت. در ژوئن ۲۰۲۵، مجاهد کورکوری، از معترضان مرتبط با اعتراضات ۱۴۰۱، پس از روند قضایی‌ای که عفو بین‌الملل آن را به‌شدت ناعادلانه دانست، اعدام شد.

از سوی دیگر، بحران اعدام در ایران به جنبش ۱۴۰۱ محدود نماند. عفو بین‌الملل گزارش کرده است که شمار اعدام‌ها در سال ۲۰۲۵ از هزار نفر گذشت و این بالاترین رقم ثبت‌شده توسط این سازمان در دست کم ۱۵ سال گذشته بود.

بنابراین می‌توان گفت: اعدام در جمهوری اسلامی فقط یک مجازات قضایی نیست؛ در بسیاری از موارد به ابزار سیاست ارباب تبدیل شده است.

زنان؛ جنبش چگونه از خیابان به زندگی روزمره منتقل شد؟

یکی از مهم‌ترین تحولات پس از ۱۴۰۱ این بود که مقاومت زنان از خیابان به زندگی روزمره منتقل شد. زنان بسیاری بدون پذیرش حجاب اجباری در فضاهای عمومی ظاهر شدند. این رفتار در ابتدا یک اقدام اعتراضی بود، اما به تدریج در برخی نقاط به بخشی از زندگی روزمره تبدیل شد.

این تغییر بسیار مهم است. زیرا حکومت می‌تواند هزاران نفر را در یک میدان متفرق کند؛ اما وقتی مقاومت به رفتار روزمره میلیون‌ها انسان تبدیل شود، کنترل آن بسیار دشوارتر خواهد بود.

در همین حال، حکومت تلاش کرد قوانین و ابزارهای جدیدی برای بازگرداندن کنترل ایجاد کند. قانون «حجاب و عفاف» مجازات‌های سنگین‌تر، جریمه، محدودیت‌های شغلی و آموزشی و ابزارهای نظارتی بیشتری را پیش‌بینی می‌کرد؛ هرچند اجرای آن در مقاطعی متوقف یا به تعویق افتاد.

گزارش ۲۰۲۶ دیده‌بان حقوق بشر نیز تاکید می‌کند که حکومت، با وجود مقاومت زنان، همچنان سیاست حجاب اجباری را حفظ کرده است. این خود یک تناقض تاریخی است: حکومت هنوز قانون را حفظ کرده، اما اجرای کامل آن با مقاومت اجتماعی گسترده مواجه شده است.

دانشگاه؛ میدان نبرد بر سر آینده

دانشگاه یکی از مهم‌ترین مراکز جنبش بود. دانشجو فقط علیه یک قانون اعتراض نمی‌کرد؛ او درباره آینده کشور سخن می‌گفت. به همین دلیل، برخورد حکومت با دانشگاه پس از ۱۴۰۱ اهمیت ویژه‌ای دارد.

اخراج دانشجویان، تعلیق، پرونده‌سازی و فشار بر استادان بخشی از تلاش برای کنترل فضای فکری جامعه بود. دیده‌بان حقوق بشر در گزارش سال ۲۰۲۵ خود ده‌ها مورد برخورد انضباطی با دانشجویان به دلیل بیان مسالمت‌آمیز دیدگاه‌هایشان را مستند کرده است.

این نشان می‌دهد که حکومت مسئله را فقط «امنیتی» نمی‌بیند؛ بلکه مسئله تولید اندیشه و حافظه اجتماعی نیز برای آن اهمیت دارد.

دادخواهی؛ جنبشی که پس از سرکوب متولد شد

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای اجتماعی ۱۴۰۱ شکل‌گیری و گسترش جنبش دادخواهی بود. خانواده‌های کشته‌شدگان گفتند: چه کسی فرزند ما را کشت؟ چرا او کشته شد؟ چه کسی فرمان تیراندازی داد؟ چرا عاملان مجازات نمی‌شوند؟ این پرسش‌ها در ظاهر پرسش‌های قضایی‌اند، اما در عمق خود پرسش‌هایی سیاسی درباره مسئولیت دولت و پاسخگویی قدرت هستند. به همین دلیل، حکومت تلاش کرده است خانواده‌های دادخواه را نیز تحت فشار قرار دهد. دیده‌بان حقوق بشر تاکید کرده است که خانواده‌های قربانیان اعتراضات ۱۴۰۱ که خواهان پاسخ‌گویی بودند، خود هدف فشار قرار گرفته‌اند. دادخواهی به این ترتیب از یک خواست شخصی به بخشی از مبارزه اجتماعی تبدیل شد.

حافظه جمعی؛ چرا حکومت از نام قربانیان می‌ترسد؟

در این‌جا بحث حافظه تاریخی اهمیت پیدا می‌کند. حکومت‌ها معمولاً تلاش می‌کنند تاریخ سرکوب را فراموش شده یا تحریف‌شده نگه دارند. اما جنبش «زن، زندگی، آزادی» نسلی از قربانیان و نمادها ایجاد کرد. ژینا، نیکا، سارینا، حدیث، آرمیتا، کیان، محسن و صدها و هزاران قربانی دیگر فقط اسامی کشته‌شدگان یک اعتراض نیستند؛ آنان به بخشی از حافظه سیاسی نسل جدید تبدیل شده‌اند. مادران و خانواده‌ها با برگزاری مراسم، انتشار تصاویر، گفت‌وگو با رسانه‌ها و روایت زندگی فرزندانشان، در برابر فراموشی مقاومت کردند. از این منظر، حافظه خود به میدان مبارزه تبدیل شده است. در حقیقت، آنان در حال ساختن چیزی هستند که می‌توان آن را آرشیو اجتماعی مقاومت نامید. از این منظر، سرکوب می‌تواند بدن انسان‌ها را از میان ببرد، اما نمی‌تواند لزوماً خاطره آن‌ها را از میان ببرد. و حکومت دقیقاً به همین دلیل با خانواده‌ها، مراسم یادبود، رسانه‌ها و روایت‌های مستقل مقابله می‌کند. اگر سرکوب می‌خواهد گذشته را پاک کند، دادخواهی می‌خواهد گذشته را ثبت کند. و این دو، دو نیروی متضاد تاریخی‌اند.

آیا «زن، زندگی، آزادی» شکست خورد؟

این پرسش را نمی‌توان با «بله» یا «خیر» پاسخ داد. اگر معیار موفقیت، سرنوشت جمهوری اسلامی در سال ۱۴۰۱ باشد، جنبش موفق نشد. اما اگر معیار موفقیت، تغییر جامعه باشد، تصویر متفاوت است. جنبش توانست: حجاب اجباری را به یکی از جدی‌ترین بحران‌های مشروعیت حکومت تبدیل کند؛ مسئله زنان را از حاشیه به مرکز سیاست ایران بیاورد؛ نسل جوان را به یکی از مهم‌ترین بازیگران سیاسی تبدیل کند؛ پیوندهای جدیدی میان زنان، دانشجویان، اقوام و دیگر گروه‌های اجتماعی ایجاد کند؛ و حافظه‌ای جدید از سرکوب و مقاومت به وجود آورد. به همین دلیل، شاید تعبیر دقیق‌تر این باشد: جنبش در تغییر فوری حکومت شکست خورد، اما در تغییر بخشی از جامعه موفق شد.

چرا اعتصاب عمومی شکل نگرفت؟

این پرسش نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. اعتراض خیابانی، هرچقدر گسترده باشد، اگر با توقف چرخ اقتصادی و اداری کشور پیوند نخورد، امکان فرسوده‌شدن آن زیاد است. در ۱۴۰۱، اعتصاب‌های پراکنده شکل گرفت، اما اعتصاب عمومی و سراسری پایدار شکل نگرفت. دلایل متعددی داشت: ترس از اخراج و سرکوب؛ نبود اتحادیه‌های مستقل قدرتمند؛ فشار اقتصادی بر خانواده‌های کارگری؛ ضعف هماهنگی سراسری؛ سرکوب فعالان صنفی؛ و نبود یک مرکز یا شبکه هماهنگ‌کننده قابل اعتماد. بنابراین، یکی از درس‌های ۱۴۰۱ این است که آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی را نمی‌توان از سازمان‌یابی اقتصادی جامعه جدا کرد.

از «زن، زندگی، آزادی» تا «کار، نان، آزادی»

یکی از تحولات مهم پس از ۱۴۰۱، گسترش اعتراضات معیشتی بود. کارگران، بازنشستگان، معلمان، پرستاران و دیگر گروه‌های اجتماعی بارها برای دستمزد، حقوق، امنیت شغلی و زندگی انسانی اعتراض کردند.

این مسئله اهمیت نظری زیادی دارد. اگر «زن، زندگی، آزادی» فقط به آزادی‌های فرهنگی محدود شود، بخش بزرگی از طبقات فرودست جامعه را دربر نمی‌گیرد.

اما اگر «زندگی» را به معنای واقعی آن بفهمیم، نان، مسکن، درمان، آموزش، کار و امنیت اقتصادی نیز بخشی از آن هستند. بنابراین آینده جنبش می‌تواند در پیوند میان آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی شکل بگیرد.

ایران امروز؛ شرایطی متفاوت از ۱۴۰۱

ایران سال ۱۴۰۵ با ایران سال ۱۴۰۱ تفاوت زیادی دارد. بحران اقتصادی تشدید شده، فشارهای خارجی افزایش یافته و جنگ و رویارویی نظامی، زیرساخت‌ها و اقتصاد کشور را تحت فشار قرار داده است.

در سپتامبر ۲۰۲۶، گزارش‌های رویترز از سقوط شدید صادرات نفت، افزایش تورم، کاهش ارزش پول ملی و تشدید فشارهای اقتصادی ناشی از تحریم‌ها و جنگ حکایت دارند.

این شرایط یک تناقض بزرگ ایجاد کرده است. از یک سو، جامعه ناراضی‌تر و بحران‌های اقتصادی عمیق‌تر شده‌اند. از سوی دیگر، حکومت نیز به دلیل شرایط امنیتی و جنگی می‌تواند فضای سیاسی را بسته‌تر کند و اعتراض را با عنوان «تهدید امنیت ملی» سرکوب کند. بنابراین بحران امروز هم فرصت اجتماعی ایجاد می‌کند و هم خطر سرکوب بیشتر.

اعتراضات دی ۱۴۰۴ و اهمیت آن‌ها برای فهم آینده

اعتراضات از ۲۸ دسامبر ۲۰۲۵ با بحران شدید پول ملی و مسائل اقتصادی آغاز شد و سپس به اعتراضات سیاسی گسترده تبدیل شد. این اعتراضات از یک جهت با ۱۴۰۱ تفاوت داشتند: محرک اولیه آنها اقتصاد بود. اما از جهت دیگری به «زن، زندگی، آزادی» شباهت داشتند: اعتراض اقتصادی به سرعت به مسئله قدرت سیاسی و آینده جمهوری اسلامی پیوند خورد.

عفو بین‌الملل در بررسی اعتراضات ۲۰۲۵-۲۰۲۶ از سرکوب گسترده، شکنجه، خشونت جنسی، اعترافات اجباری و کشتار معترضان سخن گفته است و آن را در امتداد الگوی سرکوب اعتراضات سال‌های گذشته قرار می‌دهد.

این مسئله از نظر تاریخی بسیار مهم است. زیرا نشان می‌دهد که بحران ایران دیگر فقط بحران حجاب یا آزادی اجتماعی نیست؛ بحران اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و مشروعیت در حال هم‌پوشانی هستند.

جنگ و خطر تغییر ماهیت اعتراضات

شرایط جنگی مسئله را پیچیده‌تر کرده است. جامعه‌ای که با تورم و فقر و سرکوب مواجه است، هم‌زمان در معرض فشارهای نظامی و ملی‌گرایی اجباری قرار می‌گیرد. در چنین شرایطی، حکومت می‌تواند مخالفان خود را با عنوان «همراه دشمن خارجی» سرکوب کند. اما از سوی دیگر، جنگ نیز می‌تواند نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی را تشدید کند.

گزارش‌های اخیر درباره اقتصاد ایران نشان می‌دهد که تحریم‌ها، کاهش صادرات نفت، فشار بر ارز و اختلال در تجارت، بحران معیشتی را تشدید کرده‌اند. بنابراین، آینده جنبش‌های اجتماعی ایران به شدت به این پرسش وابسته است:

آیا جامعه می‌تواند هم‌زمان با جنگ خارجی، از حق آزادی و عدالت اجتماعی خود نیز دفاع کند؟

پاسخ به این پرسش ساده نیست. اما یک اصل باید روشن باشد: مخالفت با جنگ خارجی به معنای حمایت از استبداد داخلی نیست؛ همان‌گونه که مخالفت با استبداد داخلی به معنای حمایت از مداخله نظامی خارجی نیست. این تمایز برای آینده جنبش‌های اجتماعی ایران بسیار حیاتی است.

جمهوری اسلامی چه آموخت؟

یکی از مهم‌ترین ابعاد تحلیلی چهار سال گذشته، بررسی یادگیری حکومت است. حکومت دریافت که: اعتراض زنان می‌تواند به اعتراض سیاسی تبدیل شود؛ اینترنت نقش مهمی در سازمان‌دهی دارد؛ دانشگاه‌ها مراکز بسیج اجتماعی هستند؛ خانواده قربانیان می‌توانند به نیروی سیاسی تبدیل شوند؛ و اعتراض اقتصادی می‌تواند خیلی سریع سیاسی شود.

بنابراین حکومت نیز روش‌های خود را تغییر داد: نظارت دیجیتال افزایش یافت؛ کنترل حجاب هوشمندتر شد؛ فشار بر دانشگاه ادامه یافت؛ فعالان صنفی زیر فشار قرار گرفتند؛ و اعدام و احکام سنگین به ابزار ارباب تبدیل شدند. گزارش‌های حقوق بشری از تداوم همین الگو در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ خبر می‌دهند.

اما جامعه چه آموخت؟

جامعه ایران نیز از ۱۴۰۱ تجربه‌هایی به دست آورد. آموخت که: قدرت اجتماعی زنان بسیار بیش‌تر از تصور پیشین است. دانشجویان می‌توانند نیروی سیاسی مهمی باشند. اعتراضات محلی می‌توانند به جنبش سراسری تبدیل شوند. سرکوب بدون پاسخ‌گویی، حافظه و دادخواهی تولید می‌کند. و مهم‌تر از همه، ترس یک‌طرفه نیست. حکومت از اعتراض می‌ترسد؛ جامعه نیز از سرکوب می‌ترسد. اما وقتی میلیون‌ها نفر یک بار تجربه کنند که می‌توانند ترس خود را کنار بگذارند، بازگرداندن جامعه به وضعیت پیشین بسیار دشوار می‌شود.

آینده؛ آیا «زن، زندگی، آزادی» دوباره به خیابان بازمی‌گردد؟

هیچ تحلیل علمی نمی‌تواند زمان و شکل اعتراض بعدی را پیش‌بینی کند. اما می‌توان سناریوها را بررسی کرد. یک سناریو، ادامه مقاومت پراکنده و روزمره است. سناریوی دوم، شکل‌گیری موج جدیدی از اعتراضات اقتصادی است که به سرعت سیاسی شود. سناریوی سوم، پیوند اعتراضات زنان با جنبش کارگری، دانشجویی و صنفی است. سناریوی چهارم، تشدید سرکوب و بسته‌تر شدن فضای سیاسی است. و سناریوی پنجم، شکل‌گیری یک ائتلاف اجتماعی گسترده برای گذار سیاسی است. اما هیچ‌کدام از این سناریوها، قطعی نیست. اما یک واقعیت قابل توجه است: بحران‌هایی که «زن، زندگی، آزادی» آن‌ها را آشکار کرد، هنوز حل نشده‌اند.

مهم‌ترین شرط آینده: پیوند آزادی و برابری و عدالت

اگر بخواهیم از تجربه ۱۴۰۱ یک درس اساسی بگیریم، شاید این باشد که جنبش آینده نمی‌تواند فقط جنبش آزادی‌های فردی باشد و نمی‌تواند فقط جنبش اقتصادی باشد. جامعه به هر دو نیاز دارد. آزادی بدون عدالت اقتصادی می‌تواند برای بخش‌های محروم جامعه دست‌نیافتنی باشد. و عدالت اقتصادی بدون آزادی سیاسی می‌تواند دوباره به اقتدارگرایی منجر شود. بنابراین دانشجوی در آن «آزادی دانشگاه» را دید. مفهوم «زندگی» در شعار «زن، زندگی، آزادی» می‌تواند حلقه اتصال این دو باشد. زندگی یعنی آزادی، عدالت و کرامت انسانی.

زن، زندگی، آزادی و مسئله آلترناتیو

یکی از مشکلات مهم مخالفان جمهوری اسلامی این است که تاکنون نتوانسته‌اند درباره شکل نظام آینده، حتی به توافقی نسبی برسند. اما جامعه ایران برای آینده فقط «نه گفتن» به جمهوری اسلامی کافی نیست. پرسش‌های بسیار مهمی وجود دارد: چه نظام سیاسی‌ای جایگزین خواهد شد؟ حقوق زنان چگونه تضمین خواهد شد؟ حقوق کارگران چه خواهد بود؟ حقوق ملی و فرهنگی ملت‌های مختلف چگونه تأمین خواهد شد؟ آیا آزادی مذهب و بی‌مذهبی تضمین می‌شود؟ آیا مجازات اعدام لغو خواهد شد؟ چه نهادی باید مسئول امنیت باشد؟

چه تضمینی برای جلوگیری از بازتولید استبداد وجود خواهد داشت؟ و چگونه می‌توان عدالت اجتماعی را با آزادی سیاسی پیوند داد؟ به همین دلیل، مرحله بعدی مبارزه فقط سرنوشتی یک نظام نیست؛ مسئله مهم‌تر ساختن نظامی است که استبداد را بازتولید نکند.

جنبش «زن، زندگی، آزادی»؛ یک پروژه ناتمام

شاید مناسب‌ترین تعبیر برای وضعیت امروز این باشد که «زن، زندگی، آزادی» یک پروژه تاریخی ناتمام است. این پروژه با مرگ ژینا آغاز نشد و با سرکوب ۱۴۰۱ پایان نیافت.

ریشه‌های آن در مبارزات زنان، کارگران، دانشجویان، املیت‌ها و جنبش‌های آزادی‌خواهانه، جنبش بیکاران و حاشیه‌نشینان، جنبش محیط و جنبش فرهنگی و روشنفکری ایران وجود دارد. ژینا آن مبارزات را به یک لحظه تاریخی متصل کرد. این جنبش نباید صرفاً متکی به خیابان باشد بلکه محلات، مراکز عمل و دانش، مراکز کار و ادارات و غیره نیز به جنبش خیابان وصل باشد. اکنون این پرسش باقی است که آیا جامعه می‌تواند این تجربه را به یک برنامه سیاسی و اجتماعی تبدیل کند یا خیر.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» یک حادثه منفرد نبود

۱۴۰۱ یک حادثه منفرد نبود؛ یکی از حلقه‌های یک بحران طولانی‌مدت میان جامعه و ساختار قدرت بود. و این بحران اکنون با بحران اقتصادی و جنگ نیز درهم تنیده شده است. در سپتامبر ۲۰۲۶، گزارش‌های رویترز از تورم نزدیک به ۷۰ درصد، سقوط شدید صادرات نفت، افزایش قیمت مواد غذایی و فشار شدید بر ذخایر ارزی ایران خبر می‌دهند. این وضعیت اهمیت مفهوم «زندگی» در شعار جنبش را بیش از گذشته برجسته می‌کند: زندگی فقط آزادی پوشش نیست؛ زندگی یعنی نان، امنیت، درمان، مسکن، کار و آینده.

یک نکته انتقادی هم باید حفظ شود: نباید هر اعتراض بعدی در ایران را خودکار ادامه «زن، زندگی، آزادی» بنامیم. اعتراضات ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ ریشه‌ها و محرک‌های اقتصادی و سیاسی خاص خود را دارند. اما می‌توان گفت آن‌چه ۱۴۰۱ ایجاد کرد، یک زبان سیاسی جدید و یک حافظه مشترک اعتراضی بود که اعتراضات بعدی در فضای پس از آن شکل می‌گیرند.

شرایط کنونی ایران بسیار متفاوت از شهریور ۱۴۰۱ است. بحران اقتصادی، تورم، سقوط قدرت خرید، بیکاری، فشار تحریم‌ها و در ماه‌های اخیر جنگ و رویارویی نظامی ایران با آمریکا و اسرائیل، شرایط جامعه را به شدت پیچیده‌تر کرده است. گزارش‌های اخیر نیز از فشار شدید اقتصادی، تورم بسیار بالا، کاهش صادرات نفت و افزایش خطر نارضایتی اجتماعی خبر می‌دهند.

چرا جنبش نتوانست جمهوری اسلامی را سرنگون کند؟

این پرسش را باید بدون شعار و بدون ساده‌سازی پاسخ داد. به نظر می‌آید عواملی مانند:

نبود رهبری جمعی شناخته شده، نبود سازمان سراسری، ضعف پیوند میان اعتراض خیابانی و اعتصاب‌های اقتصادی، پراکندگی نیروهای سیاسی مخالف، نبود آلترناتیو مورد توافق، ظرفیت بالای دستگاه امنیتی، قطع و محدودیت اینترنت، هزینه بالای سرکوب و اعدام و نیز نبود یک اعتصاب عمومی پایدار بررسی شوند.

اما در کنار این عوامل باید یک نکته نظری مهم را هم مطرح کرد: جنبش‌های اجتماعی الزاماً زمانی موفق نیستند که حکومت را فوراً سرنگون کنند. گاهی یک جنبش ساختار قدرت را در کوتاه‌مدت تغییر نمی‌دهد، اما مشروعیت، فرهنگ سیاسی و مناسبات اجتماعی را برای همیشه تغییر می‌دهد.

اما مطالبات زنان، کارگران، بازنشستگان، معلمان، دانشجویان، ملیت‌های مختلف، محیط زیست، آزادی بیان و آزادی تشکل‌ها می‌توانند در آینده در یک جنبش اجتماعی چندمطلبه‌ای به هم برسند.

دستاوردها و ضعف‌های جنبش «زن، زندگی، آزادی»

مهم‌ترین دستاورد جنبش شاید این باشد که مسئله زن را از حاشیه سیاست ایران به مرکز مناقشه سیاسی و اجتماعی کشور آورد. زن دیگر فقط موضوع سیاست‌های حکومتی یا قوانین تبعیض‌آمیز نیست؛ زن به یکی از مهم‌ترین سوژه‌های تغییر اجتماعی تبدیل شده است. «زن» در این جنبش به معنای حق مالکیت انسان بر بدن و زندگی خویش، «زندگی» به معنای برخورداری از کرامت و عدالت اجتماعی و «آزادی» به معنای حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی است.

با این همه، جنبش ضعف‌های مهمی نیز داشت. فاصله میان بسیج گسترده اجتماعی و سازمان‌یابی سیاسی، نبود شبکه هماهنگ و سراسری، ضعف پیوند میان جنبش خیابانی و اعتصاب‌های کارگری، پراکندگی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی و ناتوانی آنان در ارائه یک چشم‌انداز مشترک برای آینده، از عواملی بود که امکان تبدیل انرژی عظیم اجتماعی به تغییر سیاسی فوری را محدود کرد. این تجربه نشان داد که خشم و شجاعت برای تغییر یک نظام سیاسی ضروری‌اند، اما به‌تنهایی کافی نیستند؛ سازمان‌یابی، برنامه، همبستگی اجتماعی و چشم‌انداز روشن برای آینده نیز ضروری است.

شرایط امروز ایران نیز نشان می‌دهد که مسئله‌ای که «زن، زندگی، آزادی» آشکار کرد، همچنان پابرجاست و حتی با بحران‌های تازه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی پیچیده‌تر شده است. اعتراض زنان با مطالبات کارگران، بازنشستگان، معلمان، دانشجویان، جوانان، جنبش‌های قومی و ملی، دادخواهی خانواده‌های قربانیان و مطالبات مربوط به آزادی و عدالت اجتماعی می‌تواند در آینده به یکدیگر پیوند بخورد. در چنین شرایطی، «زن، زندگی، آزادی» را نباید صرفاً نام یک جنبش مربوط به سال ۱۴۰۱ دانست؛ بلکه باید آن را یکی از مهم‌ترین گفتمان‌های اعتراضی و رهایی‌بخش ایران معاصر دانست.

از این منظر، شاید دقیق‌ترین ارزیابی این باشد که جنبش «زن، زندگی، آزادی» در کوتاه‌مدت نتوانست ساختار سیاسی جمهوری اسلامی را تغییر دهد، اما در سطح اجتماعی و فرهنگی شکافی ایجاد کرد که به‌سادگی قابل ترمیم نیست. حکومت توانست خیابان را کنترل کند، اما نتوانست خواست آزادی و برابری را از جامعه حذف کند. توانست بسیاری از معترضان را زندانی یا سرکوب کند، اما نتوانست حافظه ژینا و دیگر قربانیان را از میان ببرد. و توانست صدای اعتراض را برای دوره‌هایی خاموش کند، اما نتوانست تضادهای عمیق میان جامعه و ساختار قدرت را حل کند. از همین رو، آینده «زن، زندگی، آزادی» الزاماً در تکرار دقیق اعتراضات ۱۴۰۱ نیست. آینده آن می‌تواند در تداوم مقاومت روزمره، گسترش سازمان‌یابی اجتماعی، پیوند مطالبات زنان با عدالت اقتصادی و آزادی سیاسی و شکل‌گیری همبستگی میان جنبش‌های مختلف جامعه رقم بخورد. این جنبش در بستر بیش از چهار دهه تبعیض، سرکوب، نابرابری و مقاومت اجتماعی شکل گرفت و مرگ ژینا مهسا امینی، تنها جرقه‌ای بود که این نارضایتی‌های انباشته را به انفجاری اجتماعی و سیاسی تبدیل کرد. از همین رو، اهمیت تاریخی جنبش نه فقط در خیابان‌های سال ۱۴۰۱، بلکه در تغییراتی است که در ذهن، فرهنگ، رفتار و مناسبات اجتماعی بخش بزرگی از جامعه ایران ایجاد کرد.

جمهوری اسلامی ایران، با استفاده از خشونت گسترده، بازداشت، شکنجه، اعدام، پرونده‌سازی، کنترل اینترنت و فشار بر خانواده‌های دادخواه نتوانست حضور گسترده جنبش را در خیابان محدود کند؛ اما سرکوب سیاسی الزاماً به‌معنای شکست اجتماعی یک جنبش نیست. تجربه «زن، زندگی، آزادی» نشان داد که ممکن است حکومت بتواند یک اعتراض را سرکوب کند، اما نتواند ارزش‌ها، خواسته‌ها و آگاهی جدیدی را که آن اعتراض در جامعه ایجاد کرده است از میان ببرد. مقاومت زنان در برابر حجاب اجباری، استمرار اعتراضات دانشجویی و صنفی، فعالیت خانواده‌های دادخواه و زنده ماندن نام و خاطره قربانیان، نمونه‌هایی از همین واقعیت است.

تحلیل علمی نباید فقط از نقاط قوت سخن بگوید. یکی از ضعف‌های اساسی «زن، زندگی، آزادی» فاصله میان بسیج اجتماعی و سازمان‌یابی سیاسی بود. جامعه خشم و انرژی زیادی داشت، اما سازمان‌های مستقل و سراسری که بتوانند این انرژی را به اعتصاب عمومی و تغییر سیاسی تبدیل کنند، وجود نداشتند.

کارگران، معلمان، بازنشستگان و دانشجویان اعتراضات خود را داشتند، اما این جنبش‌ها به اندازه کافی به یکدیگر متصل نشدند. اپوزیسیون خارج از کشور نیز نتوانست بر اختلافات تاریخی و سیاسی خود غلبه کند و یک آلترناتیو مورد توافق بخش بزرگی از جامعه ارائه دهد. این تجربه یک درس مهم دارد: جنبش اجتماعی می‌تواند بدون رهبر فردی آغاز شود، اما تغییر ساختاری به نوعی سازمان‌یابی، هماهنگی، برنامه و چشم‌انداز مشترک نیاز دارد.

این سازمان‌یابی الزاماً نباید متمرکز و فردمحور باشد. می‌تواند شبکه‌ای، شورایی، صنفی، محلی و دموکراتیک باشد. در نهایت، اهمیت تاریخی ژینا در این نیست که تنها نام یک قربانی سرکوب باشد؛ اهمیت او در این است که نامش با لحظه‌ای گره خورد که بخش بزرگی از جامعه ایران آشکارا اعلام کرد دیگر نمی‌خواهد به گذشته بازگردد.



تصاویر تعدادی از جانباختگان جنبش «زن، زندگی، آزادی»

جمع‌بندی

چهار سال پس از آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی»، شاید دیگر نتوان این جنبش را صرفاً به‌عنوان یک اعتراض خیابانی متعلق به سال ۱۴۰۱ مطالعه کرد. آن‌چه در آن سال اتفاق افتاد، شکافی عمیق میان جامعه و ساختار قدرت را آشکار کرد؛ شکافی که با سرکوب، اعدام، فشار اقتصادی، جنگ و کنترل اجتماعی از میان نرفته است.

جمهوری اسلامی توانست خیابان را کنترل کند، اما نتوانست همه تغییرات اجتماعی ایجادشده را به عقب برگرداند. توانست بسیاری از معترضان را زندانی یا اعدام کند، اما نتوانست نام و خاطره قربانیان را از حافظه جامعه حذف کند. توانست قوانین حجاب را حفظ کند، اما نتوانست مقاومت زنان را به وضعیت پیش از ۱۴۰۱ بازگرداند. و توانست موج اعتراضی را سرکوب کند، اما نتوانست تضادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌ای را که موجب شکل‌گیری آن شده بودند، حل کند. گزارش‌های حقوق بشری در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ نیز نشان می‌دهند که هم سیاست سرکوب و هم مقاومت اجتماعی در اشکال تازه ادامه داشته‌اند.

از سوی دیگر، نباید در ارزیابی جنبش دچار رمانتیسم سیاسی شد. «زن، زندگی، آزادی» نتوانست در سال ۱۴۰۱ قدرت سیاسی را تغییر دهد. ضعف سازمان‌یابی، نبود هماهنگی سراسری، فقدان یک آلترناتیو مورد توافق و ضعف پیوند میان جنبش خیابانی و اعتصاب‌های اقتصادی از محدودیت‌های جدی آن بود.

اما تاریخ جنبش‌های اجتماعی را فقط با تغییر فوری حکومت‌ها نمی‌سنجند. انقلاب‌ها و جنبش‌های بزرگ گاه پیش از آن‌که ساختار سیاسی را تغییر دهند، ذهن جامعه را تغییر می‌دهند. از این منظر، شاید مهم‌ترین دستاورد «زن، زندگی، آزادی» این باشد که رابطه میان زن، دولت و جامعه را تغییر داد؛ بدن زن را از حوزه کنترل بی‌چون‌وچرای حکومت خارج کرد و آن را به یکی از مهم‌ترین میدان‌های مقاومت اجتماعی تبدیل کرد. هم‌زمان، مفهوم «زندگی» این امکان را فراهم می‌کند که مسئله آزادی زنان با مسائل نان، کار، مسکن، آموزش، درمان، محیط زیست و عدالت اجتماعی پیوند بخورد؛ و مفهوم «آزادی» می‌تواند این مطالبات را به مسئله مشارکت سیاسی، آزادی تشکل، آزادی بیان و حق تعیین سرنوشت جامعه متصل کند.

بنابراین، آینده «زن، زندگی، آزادی» لزوماً در تکرار خیابان‌های ۱۴۰۱ نیست. ممکن است در مقاومت روزمره زنان، در اعتصاب کارگران، در اعتراض بازنشستگان، در دانشگاه، در فعالیت فرهنگی، در جنبش دادخواهی، در مبارزه برای حقوق ملی و فرهنگی و در شکل‌گیری شبکه‌های مستقل اجتماعی ادامه پیدا کند.

و اگر روزی این نیروهای پراکنده بتوانند به یکدیگر متصل شوند و یک سازمان سراسری هدفمند به وجود آورند، «زن، زندگی، آزادی» می‌تواند از یک شعار اعتراضی به یک گفتمان گسترده برای دگرگونی دموکراتیک و اجتماعی ایران تبدیل شود.

در نهایت، شاید بتوان تجربه چهار سال گذشته را در یک جمله خلاصه کرد: جمهوری اسلامی نتوانست جنبش «زن، زندگی، آزادی» را در خیابان سرکوب کند، اما نتوانست مسئله‌ای را که این جنبش در برابر جامعه و حکومت قرار داد، حل کند.

آن مسئله هنوز پابرجاست: آیا مردم ایران حق دارند خود درباره بدن، زندگی، آزادی، کار، فرهنگ و آینده سیاسی و اجتماعی خویش تصمیم بگیرند، یا این حق هم‌چنان در انحصار دولت و ساختار قدرت باقی خواهد ماند؟

جمهوری اسلامی توانست جنبش «زن، زندگی، آزادی» را در خیابان سرکوب کند، اما نتوانست مسئله‌ای را که این جنبش در برابر جامعه و حکومت قرار داد، حل کند. چون چهار سال بعد، مسئله هم‌چنان پابرجاست: چه کسی حق دارد درباره بدن، زندگی، آزادی و آینده مردم ایران تصمیم بگیرد؛ دولت یا خود جامعه؟

تا زمانی که این پرسش‌ها پاسخ تاریخی خود را پیدا نکرده‌اند، «زن، زندگی، آزادی» نیز نه تنها پایان نیافته است بلکه روابط آن با سایر جنبش‌های سیاسی-اجتماعی عمیق‌تر و گسترده‌تر خواهد شد.

جمعه بیستم شهریور ۱۴۰۵-یازدهم سپتامبر ۲۰۲۶